

تمامیت خواه و انحصار طلب چه تفسیری از یک و نیم برابر شدن تعداد شرکت کنندگان در تهران و افزایش چشمگیر شرکت کنندگان در کل کشور، که همگی نیز به جناح مقابلش رأی دادند، به دست می‌دهد؟ آیا عبرت می‌گیرند؟

به هر صورت انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری سبب شد که در جامعه ما، تحولی در اندیشه‌ها و احساسات پدیدار شود. مردم ما در این انتخابات همچون برخی وقایع مهم تاریخی گذشته‌مان به صحنه آمدند و ابراز وجود کردند. همانند قیام تنباکو، انقلاب مشروطیت و انقلاب اسلامی و قیام سی تیر (که در سطور گذشته سهواً از قلم افتاده بود) از موجودیت و هویت خود دفاع نموده و گرایش قلبی و وجودی‌شان را برای همگان عیان ساختند.

این تحول سبب شد که دوران نوینی آغاز گردد. دورانی که در آن، ملت، پس از یک غیبت یا سکوت ۱۵ ساله، دوباره خود و هویت و حقوق خود را بازیافته و می‌خواهد که در صحنه سیاست و اجتماع، حاضر و فعال باشد. این به نوبه خود نوید رهایی و تعالی را به ما می‌دهد. اما اگر ما حوادث را، قدری از بالا، و خالی از منافع یا تعصبات و وابستگی‌های صنفی و گروهی به دیده عبرت بنگریم، در خواهیم یافت که همین انتخابات، خود حاوی تجربه‌هایی بوده که اگر شناسایی شوند، بسیار شایسته است که در حافظه ملی ما، ثبت شده و باقی بمانند.

الف: وجود اقتدار و سیطره کامل بر تمامی مجاری و ابزارهای قدرت و بی‌پروایی در نحوه کاربرد و مصرف این امکانات، می‌تواند برای مدتی محدود، ملتی را ساکت کنند ولی به هیچ وجه قادر به کسب رضایت و همکاری مردم با دولت یا جناح حاکم، نمی‌باشد. ما از مدتها پیش از انتخابات به این نکته بسیار اشاره داشته‌ایم که برخورداری انحصاری یک جناح که اقلیتی بیش از ۱۵ درصد جمعیت کشور را پوشش نمی‌دهد، از تمامی ابزارها و مجاری قدرت، باعث ایجاد شکاف عظیم و بیگانگی روزافزون حکومت و حکومت شدگان می‌شود. انتخابات اخیر به نحوی بارز و آشکار، این داعیه را اثبات نمود. در ایجاد این شکاف، تسلط بر همه ابزارهای قدرت اجتماعی، اعم از سیاسی یا اقتصادی و مالی یک وجه یا پایه شکاف است. بسته بودن این امکانات به روی دیگران، اعم از مخالفان یا معترضان یا هر غیروابسته یا دگراندیشی نسبت به طبقه مسلط بر قدرت، وجه یا پایه دیگر شکاف است. اما مهمتر از این دو وجه موضوع کیفیت و حدود به کارگیری همین قدرت انحصاری است. اگر در استفاده از این گونه امکانات رعایت قانون، اخلاق، موازین دینی و تقوای اجتماعی نشود، تأثیر آن بر تنافر مردمان، به جای رضایت و تقرب آنان به حاکمیت بسیار بیشتر و دیرپاتر می‌شود. این که در بهره‌برداری از امکانات راه افراط و بی‌پروایی پیموده شود، حتی اگر همان امکانات به طور مشروع و قانونی و از سر طهارت و تقوی به دست آمده باشد، خود حکایت از نوعی سرمستی و غرور ناشی از قدرت می‌کند. این احساس از آنجا

سرچشمه می‌گیرد که قدرتمندان قدرت خود را تزلزل‌ناپذیر و غیرمسئول می‌پندارند، گویا که نسبت به اعمال و رفتار خود، در جایی یا در زمانی مورد پرسش، و سؤال قرار نمی‌گیرند و مسئولیتی در برابر مقام بشری یا فوق بشری ندارند. در حالی که این مقام، حق انحصاری ذات خالق مخلوقات و ارزشهاست. ادعایی این چنین، خواه به صراحت ابراز شود، خواه از محتوای رفتار و روش آنها استنباط گردد، یکی از موارد شرک در صفات است. و همه می‌دانند که در آیین توحیدی، در میان همه خطاها و گناهان، تنها گناهی که در پیشگاه پروردگار قابل عفو و بخشش نیست، همانا شرک است. این راقم، به سبب ادعای اسلام ناب محمدی که از جانب جناح انحصار از حاکمان می‌شود و هم به دلیل محکمت اعتقادی خود ناگزیر است که به کتاب و سنت دینی استناد نماید والا بر مطالب ابراز شده، دلایل و شواهد تاریخی و فلسفی و عقلایی بسیاری وجود دارد که از سوی نویسندگان مختلف ابراز شده و می‌شود.

در اصیلترین منبع دیانت توحید، یعنی قرآن، چنین آمده است که: «هیچ بشری که خداوند او را کتاب یا حکمت و حکومتی یا نبوتی، اعطا نماید، حق ندارد که به مردم بگوید که شما بندگان من باشید نه بندگان خدا، بلکه، شما خود، با آنچه که از کتاب می‌آموزید یا موازینی که از آن استخراج می‌کنید، پرستندگان خداوند باشید»^۱ در حالی که انبیاء عظام (ع) با همه عظمت و طهارت نفسی که داشتند از رفتار تبع‌آمیز یا برده‌ساز مردمان به شدت منع شده‌اند، مدعیان جانشینی دست سوم و چهارم آنها جای خود دارند.

اینکه پیامبران عظام، حق ندارند مردمان را به عبادت خود بخوانند، منظور دعوت به پرستش یا خدا خواندن ایشان نیست. استعباد بندگان خدا در قرآن، مضمونی عینی در روابط و مناسبات سیاسی، اجتماعی و حتی فرهنگی دارد. حضرت موسی (ع) به فرعون می‌گوید: «ببین ترتیب بر من منت می‌گذاری که بنی اسرائیل را بنده خود کرده‌ای؟»^۲ و درباره رفتار فرعون با بنی اسرائیل چنین آمده است: «ای بنی اسرائیل به یاد بیاورید که شما را از طبقه فرعونیان نجات دادیم، آنها شما را به سختی عذاب می‌دادند و پسران شما را ذبح می‌کردند و دختران شما را به استعمار می‌کشاندند و در این روابط برای شما بلایی عظیم بود»^۳

حال، خداوند به همین بنی اسرائیل که آنها را از اسارت و بندگی حاکمیت طاغیان فرعونیان نجات داده است می‌فرماید، «قدر این نعمت آزادی و جانشینی در حاکمیت زمین را بدانید، از امکانات پاک و طبیعی که در اختیار شما است بهره ببرید ولی در استفاده از همان امکانات پاک (مشروع و قانونی و اخلاقی) هم طغیان (=افراط) نکنید که در این صورت خشم من بر شما چیره می‌گردد. و هر آنکه را که خشم من بر او فرود آید، به تحقیق تباه می‌شود»^۴.

از اینها گذشته، صاحبان قدرت انحصاری و مدعیان سیطره بر همه ارکان قدرت سیاسی مباد به این

خیال بیفتند که این قبضه قدرت از جانب ایشان یک امر پایدار و تزلزل‌ناپذیر است، هرگز مباد که بدان غره و سرمست شوند، تا جایی که خود را از مسؤولیت و رعایت ضوابط و قانونمندیهای مدیریت جماعات انسانی بی‌نیاز بشناسند، اگر صاحبان این گونه قدرتها در تاریخ نکاویده‌اند تا ببینند که عاقبت افراد و گروههای مدعی حاکمیت انحصاری و استعباد بندگان خدا چگونه بوده است، دست کم به نتایج و معانی همین انتخابات ریاست‌جمهوری اخیر نگاهی عمیق و عبرت‌آمیز بیندازند «آیا در تاریخ نکاویده‌اند تا ببینند که عاقبت کسانی که قبل از ایشان به چنین قدرتهایی دست یافتند چه شد، قوت و قدرت و کثرت آنها از ایشان بالاتر بود و بر صحن جهان معاصر خود آثار بسیار گزاردند ولی تمام آنچه را که به دست آورده بودند، اندکی هم آنان را از تحمل سرنوشت محتوم بی‌نیاز نکرد».^۵

ب: در ضرورت حکومت بر ملت بر اساس رضایت ایشان، ما در گذشته‌ها در همین نوشتارها، سخن بسیار گفته‌ایم. اصل بیعت، در صدر اسلام، نمادی از ابراز و اظهار رضایت از حاکمیت فرد یا گروهی بوده است. بیعت متناسب با شرایط تاریخی، اجتماعی صدر اسلام، و سادگی جوامع آن دوران و سطح آگاهی و خودآگاهی توده‌های مردم امری مناسب بوده است، ولیکن همین نماد، در جوامع پیشرفته‌تر و پیچیده‌تر معاصر، جز از طریق انتخابات آزاد عمومی ممکن نیست. به علاوه پیامبر اسلام (ع) همواره از این که بر قومی بدون رضایت آنها حکومت شود نهی می‌فرمود. و از اهداف نهضت سرور شهیدان حسین بن علی (ع) که توسط حضرت مسلم بن عقیل در محکمه ابن‌زیاد اظهار و تأکید شد، حکومت بنی‌امیه بر مردم بدون رضایت آنان بود (امرتم بین الناس بغیر رضاً منهم).

اما آنچه انتخابات اخیر به ما آموخت این بود که نارضایتی مردمان که طی پانزده سال گذشته هیچ‌گاه فرصت بروز و اظهار نیافته بود، برهم انباشته شد و در اولین فرصت بی‌خطر و ضرری که مردم یافتند، در انتخابات دوره هفتم ریاست‌جمهوری به نحوی بی‌سابقه و حیرت‌انگیز ابراز و اظهار شد. پس باید این را پیام‌موزیم که اگر مردمان تحت حاکمیتها، سالها بلکه دهه‌هایی سکوت کنند یا جرأت اعتراض و انتقادی نیابند، سکوتشان دال بر رضایت آنها نیست، و انتقادات و اعتراضات انباشته شده، روزگاری بروز و ظهور خواهد یافت. پس بهتر آنکه، حکومتها و نظامات سیاسی، خالی از گرایشهای توجیه‌کننده خود، همواره با شیوه‌ها و ابزارهای متناسب با شرایط تاریخی، از وضع و حال واقعی مردم و مواضع ایشان و انتقادات ایشان، با خیر باشند و خود را با آن تطبیق و اصلاح نمایند. در دنیای معاصر، ما ابزارهایی جز مطبوعات و آزادی بیان و اندیشه سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و نیز تجمع و طبقه‌بندی قشرها و گروه‌بندیهای جامعه در قالب اتحادیه‌های صنفی و احزاب و اجتماعات نمی‌شناسیم. صدا و سیما یکی از این ابزارهاست و شاید مؤثرترین آنها که بر حسب قانون متعلق به همه ملت و برای انعکاس واقعیات جامعه بنیاد شده است. ولیکن متأسفانه، این ابزار مؤثر، به طور دریست در خدمت همان جناح انحصار و

سرکوب قرار گرفته است. پس باید بر آزادی مطبوعات و انتشارات از سانسور و آزادی اتحادیه‌های صنفی و احزاب و رهایی صدا و سیما از انحصارگروهی کوشا بود.

ج: مسئله هزینه اجتماعی نکته مهمی است. در جریان انتخابات معروف بود که برای تبلیغات انتخاباتی کاندیدای جناح قدرت پرست میلیاردها تومان خرج مستقیم شده است و گاه به طنز گفته می‌شود که هر رأی ایشان برای ملت ۲۵۰۰۰ ریال خرج برداشته است. به صحت و سقم این شایعات چندان مطمئن نیستیم ولیکن مسئله این است که این مبالغ عظیم توسط چه افراد و مقاماتی پرداخت شده است؟ از منابع عمومی، نهادها و ادارات و... چه میزان در این هزینه‌ها مشارکت شده است و آن بخشندگان خصوصی نیز، چنین ارقام سرسام‌آوری را در این سرزمین که نیمی از مردمش زیر خط فقر زندگی می‌کنند از کجا آورده و به امید کدام منافع و بازگشت سرمایه، آن را تقدیم کرده‌اند؟

اما مسئله فراتر از اینهاست. ساعات و دقایقی را که رسانه‌های عمومی، برای تبلیغ شخصی ایشان، از ماهها قبل از انتخابات صرف کرده‌اند؛ سفرهای داخل و خارج به هزینه دولت و مجلس، هزینه‌های استانداریها از محل بودجه خود یا مبالغی که از مردم گرفته‌اند و منابر و تریبونهای مساجد و نماز جمعه که برای ایشان و برضد رقیب در تبلیغ افراط نمودند و بسیاری امور دیگر که ماهیت عمومی و ملی دارند ولی برای مصلحت و منفعت خاصی به کار رفت؛ اگر همه اینها را تبدیل به معادل مالی و ریالی کنیم، هزینه تبلیغات این جناح به اضعاف مضاعف بالاتر می‌رود. و این سؤال را پیش می‌آورد که در واقع این جناح، برای این ملت ستم‌کشیده چقدر هزینه دارد.

اما نکات یادشده در بالا، تماماً مربوط به جریان خاص انتخابات است. ولی نکات دیگری وجود دارد که فراتر از مسئله انتخابات بوده و اهمیت آنها از این هزینه‌های انتخاباتی برای ملت و امت اسلامی ساکن در این سرزمین بالاتر است ولی طرح مسئله هزینه انتخاباتی ما را به طرح هزینه اجتماعی یک جناح به طور کلی برای همه ملت، رهنمون می‌شود.

بدو! به آیه‌ای از آیات کتاب خدا اشاره می‌کنم:

«از دورترین مکان جامعه مردی شتابان فرارسید و به مردم گفت که هان ای آدمیان از فرستادگان خدا

پیروی کنید، از کسانی که از شما اجر و پاداشی نمی‌طلبند و در حالی که خودشان ره یافته‌اند».^۶

در داستان بعثت انبیاء بحثهای فلسفی و تاریخی و کلامی بسیار است. یک نکته که کمتر مورد توجه بوده است این که افراد بنی آدم، در میان دعوتها و گرایشهایی که از سوی مدعیان مختلف سیاسی، اجتماعی، فلسفی، مذهبی و روشنفکری می‌شود نوعاً دچار مشکل انتخاب می‌شوند. آیه فوق، به ما رهنمودی می‌دهد که ملاک انتخابمان، دو نکته باشد: اول آنکه، مدعی معین، برای دعوت خود از ما، چه پاداشی از ما می‌خواهد و به عبارت دیگر ما در پیوستن و تبعیت از او، باید چه هزینه‌هایی را تحمل کنیم

و دوم آنکه خود مدعی چقدر هدایت شده است که ما در تبعیت از او به سعادت و اعتلا دست بیابیم؟ در مورد ملاک دوم انتخاب، یعنی میزان هدایت شدگی مدعی، شاید حرف و بحث زیاد باشد و کسی به آسانی نپذیرد که خود هدایت شده نیست. اما وجه دیگر آیه فوق مسئله هزینه اجتماعی است که یک دعوت، از جانب فرد یا گروهی به مردم تحمیل می‌نماید. این ملاک عینی‌تر و قابل تحقیق و ارزیابی بیشتر می‌باشد. اگر بر مجموع هزینه‌های مادی که جناح فوق (انحصار) برای ملت و مملکت، در جریان انتخابات داشته‌است، هزینه‌های زیر را نیز اضافه کنیم که همگی ماهیت مالی و اقتصادی ندارد ولی قابل محاسبه در حساب سود و زیان اجتماعی می‌باشد، آن‌گاه به اجر و هزینه‌ای که این جناح از ملت و امت طلب می‌کند، پی می‌بریم:

۱- ادعای ام‌القرایی عالم اسلام و ابرقدرتی که می‌خواهد سایر ابرقدرتهای جهان را نابود کند، و رفتار و روشهایی که به دنبال این ادعا می‌آید. هزینه‌ای که این ادعا دارد، این است که همه جهان و به‌ویژه همه جهان اسلام را بر ضد ما متحد می‌سازد و دولت ناچار می‌شود برای مقابله با این اتحاد جهانی به بذل و بخششهای مادی از کیسه منابع عمومی پردازد. که میزان موفقیت و حقانیت این شیوه به شدت مورد تردید است.

۲- ادعای هموزنی با قدرتهای جهان، و سیاستهای تهاجمی نسبت به دنیای خارج از کشور که ما را در جهان منزوی و مورد کینه و نفرت می‌سازد و هزینه اقتصادی و سیاسی بسیاری از این رهگذر بر ما تحمیل می‌شود.

۳- ادعای انحصار در درک و فهم از دین و شریعت، که نتیجه آن رانده شدن اجباری مردمان غیر از خودشان، اعم از مسلم و غیرمسلم، صاحب رأی و نظر یا بدون آن، به حاشیه جامعه و موقعیتی نظیر بنی اسرائیل در جامعه مصر زیر حاکمیت فرعونیان. و دنیایی از تحقیر و تجاوز و ستمها، که بر این طبقه رانده شده می‌رود. و مفسد و انحطاطهایی که بر آنان تحمیل شده و ضربات و صدماتی که از ناحیه این مفسد و انحطاطها بر پیکر کل فراگیر یعنی ملت و مملکت وارد شود.

۴- انحطاط فرهنگی و پایین آوردن تبلیغات و تعلیمات، از مفاهیم و ارزشهای اسلامی - انقلابی به حدود قشربات و صورتها و ظاهرها، به نحوی اجباری و سرکوبگرانه و انحطاط اخلاقی و رشد ریا و نفاق در میان مردمان.

۵- و سرانجام و بالاتر از همه، آن عملکرد اجتماعی و ماهیت روابط انسانی که از دعاوی و رفتار جناح انحصار تاکنون به دست آمده است، چه بهایی و پاداشی بالاتر و سنگینتر از این دارد که از مردم، حق انسانی و خدایی آنها را بگیرند و آنها را به تعبد و انقیاد محض بخوانند و آنان را از فهم و رفتار بر طبق ادراک و تجربه دینی مستقیم خودشان از دنیا و جامعه و تاریخ و دیانت و حکمت کتاب خدا محروم

نمایند. به راستی چه هزینه‌ای، به طور کمی و کیفی از این بالاتر است؟ پس آن جناح قدرتمندار و خودقیم پندار، با بهایی چنین سنگین که از جامعه طلب می‌کند، بر حسب تصریحات مکرر و مؤکد کتاب خدا، جایگاهی در آینده این دنیای خاکی و جهان آخرت ندارند. نه تنها جناح مزبور که هر جناح و گروهی که سیاستها و بینشها و روشهای این چنینی را راهنمای عمل اجتماعی خود قرار دهد تحت هر نام و زیر هر پوشش و پرچمی که باشد موضوع و مشمول عواقب فوق می‌باشد.

د: موضوع دیگر ضرورت هوشیاری در برابر پیامها، هشدارها و انذارهایی است که از سوی خداوند در طول عمر یا تاریخ یک ملت یا یک گروه‌بندی اجتماعی درونی ملت، داده می‌شود.

اگر جناح مورد بحث ما، به نتایج دوره پنجم مجلس توجه می‌کردند باید متوجه می‌شدند که طبق همان آمار رسمی، روش و منش و بینش آن جناح در مجموع بیش از ۱۵ درصد از مردم این سرزمین طرفدار ندارد و انتخابات اخیر ریاست جمهوری هم با همه تلاش و تبلیغات و سرمایه‌گذاریهای عظیم و بی‌سابقه‌ای که به نفع آن صورت گرفت، باز برحسب آرای رسمی، بیش از ۲۳ درصد از مردم کشور را با خود نداشته است. چرا با وجود هشدار تکان‌دهنده انتخابات اسفند ۱۳۷۴ آنان متنبه و مطلع از این واقعیت نشدند؟ و برعکس به جای اتخاذ شیوه‌های معقول، یعنی اصلاح و تعدیل مواضع و رفتار خود، به اصرار و پافشاری و لجاجت پرداخته می‌شود؟ علت این عدم هوشیاری و تذکر و تنبه، چیزی نیست مگر وسوسه‌های قدرت انحصاری و متمرکز یعنی قدرت بدون نظارت و کنترل یا خوی برتری طلبی و خودقیم‌پنداری نسبت به مردمان.

جناح تمامیت خواه چنان برای خود حقانیت انحصاری قائل است که دایره طغیان و فزونخواهی غیرتوحیدی‌اش تا اراده و عزم به «تقلب» در انتخابات پیش رفت، یعنی تا رویارویی با آرای مردم و تصمیم‌گیری به جای آنان. این مسئله و اخباری درباره توجیه شرعی این عمل، چنان در بین مردم شایع شد و به ویژه در درون حاکمیت به تواتر رسید و شیاع پیدا کرد که بالاترین مقام اجرایی کشور یعنی ریاست جمهوری را واداشت تا به صراحت در یک خطبه نماز جمعه نسبت به این عمل هشدار دهد و حجت دینی و قانونی برای این عزم نادرست بخواهد و نصیحت کند که این عمل خیانت به دین و مملکت خواهد بود. و یا یک سازمان سیاسی دست اندرکار در مبارزه انتخاباتی را وادارد که اطلاعیه شدیداللحنی صادر کند و اظهار نماید در برابر همه ناملايمات سکوت کرده اما در برابر این اقدام شدیداً مقاومت و مقابله خواهد نمود. این مسئله با ورود و سخنرانی مقام رهبری جمهوری اسلامی سکوت و متوقف شد. ما نیز در سطور گذشته بخشی از این خبرهای شیاع یافته را مطرح ساختیم. اما اراده مقابله و دخالت حقمدارانه در آرای ملت، علاوه بر تمام تبلیغات و ضدتبلیغات نادرست و غیراخلاقی برای رأی‌سازی شانتاژی، آنچنان بالا بود که بعد از انتخابات نیز باز شایعات و خبرهای شیوع یافته‌ای در این

باره بر زبانها افتاد، در درون و بیرون حاکمیت، که ما نیز بعضی از این شایعات و مطالب شیاع یافته را در سطور قبل منعکس ساختیم. اما جناح پیروز شده در انتخابات، به ویژه وقتی با تفاوت فاحش آرا مواجه شد، کریمانه از این مسائل گذشت و دیگر بر این نکات پافشاری ننمود. هر چند گفته می‌شود برخی صندوقها و برخی حوزه‌ها ابطال شد و یا افکار عمومی در درون و بیرون حاکمیت، به صورت علنی و بیشتر غیرعلنی خواهان روشن شدن این ابهامات و شایعات بود. منظور ما هم از انعکاس این مطالب هشدار به جناح تمامیت خواه بود که متوجه برخی قضاوتها که در اذهان عمومی درباره آنها شکل گرفته و تأثیری که این اقدامات آنان در بدبینی اذهان مردم داشته، باشند. و به اصلاح خود پردازند. چرا که استمرار این بدبینی نه به صلاح آنان و نه به صلاح کل ملک و ملت است. هر دو جناح باید در درس‌گیری در انتخابات، برای آینده خود و آینده جامعه به نکات بسیاری و از جمله این نکات اجرایی توجه بسیار نمایند. و به ویژه جناح انحصار باید بیندیشد با این همه مایه گذاشتن از دین و شخصیت‌های دینی و نامداران روحانیت چه به دست آورده است و چه چیزهایی را در پشت سر خویش از دست داده است. آیا مصداق خسرالدنیا و الاخره نگردیده است؟

بر همگان آشکار است فعالان اصلی در انتخابات اخیر جوانان و نوجوانان، همگی زیر ۲۵ سال سن بوده‌اند. این جوانان بدون استثنا در تحت تعلیمات و تربیت نظام آموزش همین کشور تربیت شده‌اند. تمام مردم این کشور، زیر پوشش باران تبلیغاتی رسانه‌های گروهی، تربیونهای مختلف و بی‌شمار، نمازجمعه، مساجد، نهادها و... تربیت یافته‌اند.

آیا این نتیجه و دستاورد کافی نیست که به عدم کارایی و تأثیر آن شکل و محتوای تبلیغاتی و تعلیماتی واقف و معترف شویم؟ چرا تمام تبلیغات بی‌نظیر و سیل‌آسای رسانه‌های عمومی، و به ویژه صدا و سیما و نمازجمعه‌ها، این چنین به ضدتبلیغ بدل شد؟ آیا این جای تأمل و ریشه‌یابی ندارد؟ در پی جویی و ریشه‌یابی این ناکامی عظیم و بی‌سابقه، در آخرین مرحله به همان می‌رسیم که قرآن فرموده است؛ تکبر و برتری‌طلبی گروهی، در یک جامعه، و عدم اعتنا و غفلت از حوادث و وقایع و هشدارهای پیاپی، که در واقع تکذیب آیات پروردگار حکیم است، موجب بی‌اثر شدن تمام زحمات و تلاشها و هزینه‌ها می‌گردد: «حیطت اعمالهم»...

اما ادامه حاکمیت انحصار و تمرکز جز انحطاط جامعه، و سرانجام شورش و طغیان و سوختن همه چیز را در پی ندارد. زیرا آن موجوداتی که موضوع و طرف این چنین تکبر و برتری‌طلبی می‌شوند، آدمیانی هستند صاحب احساس و وجدان و شعور و برخوردار از فطرت انسانی که طبیعتاً نفی وجود و هویت انسانی خود را بر نمی‌تابند، و حسب سوابق تاریخی خود یا شرایط روزگار نسبت به آن واکنش نشان می‌دهند. و هر قدر واکنشهای آرام و معقول و مسالمت‌آمیز آنها سرکوب شود، یا مورد بی‌اعتنایی و

تحقیر و بازی قرار گیرد روند واکنشها جبراً به سوی خشونت هدایت می‌شود ولو آنکه بسیار از عقلا و دلسوزان جامعه، آن را تأیید نکنند یا مضار آن را بیشتر بیابند. آنان در برابر جوشش واکنش و طغیانها نسبت به تکبرهای طولانی مدت و تأکیدشده، کاری از دستشان برنمی‌آید.

لازم به تذکر است که ما نمی‌گوییم و حق آن را نیز نداریم که به آن نحله‌ای که این چنین می‌اندیشد و عمل می‌کند، بگوییم شما موجودیت نداشته نباشید، یا منحل شوید. بالاخره این گونه تفکرات و روشها و منشها بازتاب بخشی از واقعیت جامعه هستند. در همه دنیا و همه تاریخ نیز نظایر بسیار داشته و دارند. راست افراطی صاحب سرمایه در اتحاد با قوای نظامی سرکوبگر یا نیروهای چپ‌نمای خشونت‌گرا و متجاوز، در همه جوامع وجود دارند. اما سخن این است که این واقعیت تلخ ولی موجود جامعه، به قدرالسهم خود، به نسبت جمعیتی که پوشش می‌دهد و در پشت خود دارد، در جامعه اعمال اثر و حاکمیت بنماید. معنای جامعه مدنی همین است. واقعتهای درون جوش جامعه، همگی حق حیات، بالندگی، زندگی، برحسب ادراکات و مصالح خود را دارند، و کسی را حق حذف و طرد آن نمی‌باشد. ولی آن واقعیتها باید حقوق سایر واقعتهای درون جوش موجود و واقعی جامعه را بشناسند و مصالح و منافع آنها را محترم بدارند و از آن بالاتر، مصالح و منافع و بقا و بالندگی و اقتدار جامعه کل فراگیر یعنی ملت و مملکت را نیز پاس بدارند و با اصرار بر روشها و بینشهای خود، موجبات انحطاط، سرکوب، ذلت کشور و ملت و متعاقب آن را فراهم ننمایند.

بنابر این پیشنهاد و توصیه صادقانه و خالی از هر گونه شائبه خصومت یا رقابت نسبت به این نحله محترم این است که بیاید از سر صداقت و احساس مسؤولیت اسلامی و ملی و انقلابی نسبت به این انتخابات تمکین کنید. این انتخابات، از جانب پروردگار نه فقط آیتی است بلکه نسبت به شما هم‌لطف و محبتی است که شما را از فرورفتن در گناهان آتی و ظلم و جباریت باز می‌دارد. از این پس، با عنایت به این گونه آزمونها، هشدارهای ملی و اجتماعی و قرآنی و توحیدی جایگاه و موقعیت خود را در جامعه دریابید و به نسبت آن، خود را سهم و مالک قدرت بشناسید. وگرنه در ردیف حکومتهای جابر تاریخ قرار می‌گیرید. نظاماتی که یک اقلیت کوچک برخوردار و متمتع از همه امکانات بر یک اکثریت عظیم، مردمان تحقیر و سرکوب شده و اسیر و فقیر حکم جابرانه می‌رانند. صدها نظیر این چنین نظامها چه سرنوشتی داشته و دارند؟

ما در این مباحث، نه در جهت نفی و انکار حقوق و سوابق و تلاشهای احدی از مقامات و گروهها یا جناحهای اجتماعی - سیاسی کشور و نه در صدد جانبداری و اثبات کورکورانه جناحی خاص می‌باشیم و برای خود نیز داعیه و هدف سیاسی ویژه‌ای نداریم. ما در جستجوی آن اصول و مبانی هستیم که موجب

پیوند بیشتر اجزا و گروه‌بندی‌های اجتماعی این مرز و بوم گردد، و در مجموع ترقی کشور و اعتلای دین توحیدی و وفاداری انقلاب نسبت به ارزشها و مواعید اولیه‌اش باشد.

جناح غالب در قدرت و مغلوب در جلب آرای اکثریت مردم واقف باشند که اگر نقدها و تحلیلهای این راقم نسبت به ایشان تلخ باشد اما مشفقانه و از سر دلسوزی برای کل انقلاب و مملکت و مردم بیان شده است. ما، همه گروه‌بندیها و جناحهای کشور را که خصلت درونزا و درون‌جوش داشته باشند، جزئی از واقعیات درونی این سرزمین می‌شناسیم. طبعاً حقوق و احترام به ارزشها و عقاید و منافع ایشان تا مرز استقلال و رقاء ایران و اعتلای اسلام و انقلاب محرز و مورد احترام ما است. اما آن جناح نیز باید متقابلاً به این حقیقت که در دو انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری اخیر به اثبات رسید اقرار و تمکین نمایند، از جمله اینکه جماعتی حداکثر بین ۱۵ تا ۲۰ درصد از کل ملت، بیشتر موافق با آرا و مواضع ایشان نیستند و آنان باید حقوق و آرا و مواضع گروههای دیگر این مرز و بوم را به رسمیت بشناسند و محترم بدانند و درصدد تحمیل آرا و منافع خاص خود بر جامعه ۸۰ تا ۸۵ درصدی غیر خود نباشند.

اما سخن ما با جناح غالب در کسب آرای مردم نیز این است که این مردم، پیرو وعده‌هایی که شما بدیشان دادید و به امید بهبود و تحولی در شرایط اجتماعی و سیاسی خطیر کشور و دستیابی به یک امنیت عمومی و امید به آینده و معاشی مقبول، به شما رأی دادند، به حکم اوفوا بالعقود، این انتظار از شما می‌رود. اما، از آنجا که شرایط جامعه ما، از هر جهت، یگانه و بی‌نظیر است. راه‌حلهای نجات و بقا و اقتدار آن نیز در هیچ کتاب و مکتب وارداتی مندرج نیست. پس بیش از همه شما و همه ملت می‌توانید به نیروی خود، تجارب خود و اصول و مبانی عام و فراگیر خود اتکا و اعتماد داشته باشید، و لاغیر. در ضمن، شما نیز همچون جناح مقابل می‌بایست به تکرر و تنوع جامعه و حفظ حقوق و ارزشهای هر گروه در عین خدمت به منافع فراگیر ملی و ارزشهای اسلامی معترف باشید.

در خاتمه نیز از همه مسؤولان و مقامات مملکت می‌خواهیم قدر آرای ۳۰ میلیونی مردم را بدانند و به ترکیب این آرا توجه کنند و در امور آتی کشور نسبت به غلبه صاحبان آرای اقلیت نسبت به دارندگان اکثریت توجه و حساسیت داشته باشند. این توجه باعث شفاف شدن رابطه ملت و دولت خواهد شد و به صلاح مملکت، مردم، اسلام و انقلاب خواهد بود.

مردم با شما بازی دوستانه و مسالمت‌آمیز و قانونی را آغاز کردند، شما نیز متقابلاً نگذارید که این بازی از قواعد و ضوابط خود خارج شود. ملت توپ را به زمین شما انداخته‌اند اکنون نوبت شماست که پاسخ ملت را دوستانه و قانونی بدهید.

پی‌نوشتها

۱. آل عمران، ۷۹.
۲. شعراء، ۲۲.
۳. بقره، ۴۹.
۴. طه، ۸۱.
۵. غافر، ۲۱.
۶. یس، ۲۰.

شرایط نوین، اندیشه و ایدئولوژی نوین*

در این ایام که دولت جدید، به ریاست آقای خاتمی، بزودی زمام امور اجرایی کشور و دولت را به دست می‌گیرد، به نظر می‌رسد که دوره جدیدی از انقلاب اسلامی آغاز می‌گردد؛ دوره‌ای که کلاً به گشایش فضای فرهنگی و سیاسی و اجتماعی معروف شده است و از این حیث با فضای حاکم بر پانزده سال گذشته تفاوت کلی خواهد داشت. ولی صرفنظر از آمال و آرزوهای ما، در عالم واقع و در چهارچوب نهادهای گونه‌گون قدرت حاکمیت، همین تحول، به سهولت و سادگی و خالی از تنش و مقاومت و چالش و تنازع صورت نخواهد گرفت. هم اکنون برخی از سران و برنامه‌ریزان و سیاستمداران جناح حاکم کنونی، معروف به جناح انحصارطلب و سرکوبگر، گاه در سخنان عمومی خود اظهار می‌دارند که «هیچ چیز عوض نشده است!» و بسیاری از آنها نیز، اگر آشکارا چنین اظهاری نکرده‌اند، دست کم در نهان در تلاش تثبیت وضع موجودند یا به نجات آن از بحران ناشی از انتخابات اخیر ریاست جمهوری می‌اندیشند. بنابراین، به نظر ما، حداقل یکی دو سال اولیه فعالیت‌های ریاست جمهوری کنونی، با همین چالشها و تنازعات سپری خواهد شد و همین مسئله باعث می‌گردد که دولت از کارهای اصولی و اساسی در زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بازماند.

از این روست که ما ناگزیریم این دوره را، تا مدتی نامعلوم دوره گذار یا عبور از فضای سخت و تنگ، به سوی فضایی بازتر و گشوده‌تر به روی قشرهای مختلف مردم تلقی کنیم. در این مورد که شرایط گذار چه ویژگی‌های اصلی و فرعی را داراست و چگونه باید این دوره را گذراند و چه باید و نبایدهایی را رعایت نمود، می‌توان بسیار سخن گفت. اما مهمترین و بارزترین وجه آن این است که در این دوره، هیچ امر تثبیت شده و اطمینان‌بخشی وجود ندارد...

* این مقاله در نشریه ایران فردا، شماره ۳۶، شهریور ۱۳۷۶ چاپ شده است.

آقای خاتمی در تبلیغات انتخاباتی و برنامه‌های ارائه شده خود، آشکارا وعده تحقق جامعه مدنی را داده است. البته تحقق جامعه مدنی یک امر آنی و لحظه‌ای نیست که با یک تصمیم فوراً به اجرا درآید. به هر حال نتیجه انتخابات این بود که قریب به ۷۰ درصد از شرکت‌کنندگان در انتخابات به ایشان رأی دادند، یعنی اصل و محور برنامه ایشان را تأیید کردند. آن ۲۰ درصد واجدان شرایط هم که به پای صندوقهای رأی نرفتند، نه به خاطر مخالفت با آقای خاتمی و برنامه جامعه مدنی، بلکه به این دلیل بود که به اصل انتخابات و صحت و سلامت آن باور نداشتند و گرنه عده زیادی از همان ۲۰ درصد نیز از موافقان و مؤیدان جامعه مدنی هستند. پس با اطمینان می‌توانیم ادعا کنیم که بیش از $\frac{3}{4}$ جمعیت واجد شرایط رأی دادن عمیقاً و دقیقاً خواهان این برنامه هستند و نسبت به آن اعتماد و امید و دل‌بستگی دارند. لذا می‌توانیم بگوییم که تصویر آینده جامعه ما و محتوای روابط آن بر مبنای جامعه مدنی خواهد بود. دوره گذار تا دستیابی به جامعه مدنی، هر چقدر طول بکشد و هر قدر هزینه‌های اجتماعی و سیاسی داشته باشد، مسئله ثانوی ما است.

درباره مفهوم جامعه مدنی بسیار گفته و نوشته‌اند و به ویژه جوانان که اهل مطالعه و تحقیق‌اند، با مفهوم آن آشنایی دارند. به طور خلاصه، جامعه مدنی از افکار و عقاید، منافع و مصالح متکثر و متنوع کل فراگیری به نام ملت تشکیل می‌شود. در این جامعه گروه‌های متنوع ملت به طور مسالمت‌آمیز با هم زندگی می‌کنند و امور مربوط به خود را با وفاق و اشتراک و قراردادهای متقابل پیش می‌برند و در واقع همه کم و بیش به این رشد رسیده‌اند که منافع آن کل فراگیر را در نظر بگیرند و آن را بر منافع خود تقدم بخشند.

نقیض این جامعه به نام‌های گوناگون در تاریخ شناخته شده است. از جمله: جامعه انحصاری، جامعه بسته، جامعه طبقاتی، جامعه قیم‌مدار، جامعه کاستی، جامعه تک‌حزبی، جامعه اشرافی و... که از قرون گذشته تاکنون به تدریج مفهوم و صورت‌بندی یافته‌اند.

برای مردم جهان، این یقین حاصل شده است که در برخی از نظام‌های اجتماعی که در آن یک مقام ادعای مأموریت تاریخی فراتر از جامعه، تاریخ، طبقه، نژاد، و ملیت یا پروردگار می‌کرده، به بهانه تحقق عدالت مطلق اجتماعی یا دستیابی به جامعه بی‌طبقه، بساط سیطره و حاکمیت مطلق بر اقتصاد، سیاست، افکار، قلوب و احساسات مردم می‌گسترده‌اند. حاکمیت این نظامها توجیه و پذیرش خود را از همان مقامی که مدعی داشتن مأموریت تاریخی بوده می‌گرفتند و نسبت به رضایت یا عدم رضایت مردم صریحاً یا بی‌اعتنایی و تحقیر رفتار می‌کردند. به هر حال این نظامها در عمل، به دلیل ضرورت‌های درونی‌شان یا با اراده و تصمیم قبلی به یک نظام قاهر و جبار تبدیل می‌شوند که از نظام‌های استبدادی بسیار ستمکارتر و مسلط‌تر می‌گردند به طوری که حدود دخالت و نفوذ و نظارت خود را تا داخل خانه‌ها

و اتاق خوابها، درون دلها و عقاید مردم می‌گسترده‌اند. اما امروز برای بشریت این آگاهی و یقین حاصل شده است که در جامعه نقیض جامعه مدنی، بی‌عدالتی و تبعیض سازمان‌یافته خشک‌تر و خشن‌تری وجود دارد.

تجربه دیگر مربوط به نظام خودمان است که به تدریج با اتکا به بینش مذهبی خاص و با تفسیری بسیار خاص از جامعه مذهبی و احساس مسئولیت در راهبری و هدایت ملت، حاکمیتی بر اساس همین بینش خاص مذهبی حاکم شد و برای خود سمت قیمومیت و سرپرستی مردم را به سان چوپانی گله‌ها یا سرپرستی صفار و مهجوران قائل گردید.

در اینجا نیز مفهوم قیم‌مداری نسبت به خلق خدا در عمل به امتیازات ویژه‌ای برای قشر و طبقه‌ای خاص منجر شد. عده‌ای نیز به بهانه عدم تکرار تجربه مشروطیت اراده کردند که تمام قدرت قانونگزاری و قضایی و اجرایی را در زمینه‌های سیاست و اقتصاد و فرهنگ و تبلیغات به انحصار خود درآورند و به نحوی جدید بینش و روش و منش قیم‌مداری را به طور عینی و اجتماعی بر مردم تحمیل سازند. با وجود خاستگاههای متفاوت و متضاد نمونه‌های جهانی و ایرانی - که یکی مبتنی بر جهان‌بینی ماتریالیستی و ناسیونالیستی و نژادی است و دیگری مبتنی بر جهان‌بینی دینی - این وحدت رویه و گرایش و ماهیت از عجایب می‌نماید و از این حقیقت پرده برمی‌دارد که نفس اندیشه قیمومیت و سرپرستی چوپان‌وار مردم با هر خاستگاه و جهان‌بینی، در ذات خود متضمن حکومت انحصاری، بسته، قاهر و تام‌گرا می‌باشد.

لذا ضرورت حرکت به سوی جامعه مدنی برای ما، یک ضرورت عینی مبتنی بر فلسفه سیاسی و منکی بر محکومات جهان‌بینی توحیدی و تجربه و تعقل بشری است.

چرا مردم در انتخابات اخیر، به رغم موقعیتهای انتخاباتی گذشته این چنین انبوه، آرام و آشتی‌جویانه شرکت کردند و به یک نفر معین رأی دادند. در حالی که عوامل شکاف بین حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان همچنان فعال و پرحرارت در صحنه خودنمایی می‌کرد و این امر می‌بایست موجب بی‌تفاوتی بیش از پیش مردم می‌شد؟

خوانندگان این نشریه به خاطر دارند که ما در شماره‌های قبل (۳۲ و ۳۳) با تأسی به قرآن و فرهنگ اسلامی، عمده‌ترین و بنیادی‌ترین نیازهای اساسی یک جامعه باثبات و سالم را در امنیت و ثبات و امید به آینده و معاش و رفاه نسبی یافته بودیم. در مورد امنیت، امنیت همه‌جانبه یا امنیت انسانی، در سرمقاله شماره ۳۲ به عرض رسیده بود که عمده‌ترین و بارزترین دغدغه امروز شهروندان ایرانی از جمله نوجوانان، جوانان، دانشجویان، معلمان، کاسبان، کارمندان و... بیش از هر چیز، عدم امنیت تحصیلی، شغلی،

حقوقی، معاش حال و آینده و... است و همگی از فقدان این مسائل شدیداً رنج می‌برند. به این سبب جامعه ما، که از جوانترین جوامع دنیا است، اشتغال روزمره‌اش عبارت است از اضطراب و تنش. مردم این اضطراب و تنش را ناشی از این می‌یابند که یک گروه یا جناح می‌خواهد عقاید، روشها، و منافع خودش را با انواع حادثه‌آفرینی‌های روزانه بر همه جامعه تحمیل کند. بدان جهت وقتی ندای جامعه مدنی را از جانب آقای خاتمی شنیدند، آن را چون پناهگاهی برای رهایی از عدم امنیت و اضطراب و تنش روزمره خود یافتند و لذا بی‌تابانه به آن روی آوردند.

پس باید بستری را جستجو کرد که ما را به تحقق نسبی این سه نیاز اساسی برساند، این بستر چیزی جز جامعه مدنی نیست. هر نوع نظام یا سازمان اجتماعی یا هرگونه ساختار قدرت و ثروت که غیر از جامعه مدنی باشد، نمی‌تواند امنیت و آرامش و عدالت را به جامعه ارمغان کند و ناچار است به ضرب سرکوب و فشار و تبلیغات، دهانها را ببندد. در چنین حالتی احساس عدم امنیت و اضطراب شهروندان دوچندان می‌شود. دیکتاتوری‌های نظامی و غیرنظامی نوع غربی و نظامهای تک حزبی و فاشیستی، نه فقط امنیت و آرامش و عدالت اجتماعی به جامعه هدیه نمی‌کنند، بلکه خود ذاتاً موجب عدم امنیت مکرر می‌شوند.

در سالها قبل از انقلاب، و در جریان مبارزه بر ضد رژیم شاهنشاهی، انقلابیون آن دوره، جوامعی را برای جایگزینی جامعه استبدادی وابسته آن زمان تبلیغ می‌کردند. اما تا یکی دو سال بعد از انقلاب بر اساس تجربه اجتماعی - سیاسی این سؤال پیش آمد که وقتی انقلابیونی که با عقاید و مکتب خاصی پرورده شده‌اند، حاکم شوند و حکومت انحصاری را تحمیل نمایند، چگونه می‌خواهند مکتب خود را در جامعه حاکم و ساری و جاری سازند؟ هرگز فرد یا گروهی از خود نپرسید که تکلیف مردمی که به هر دلیل به آن مکتب و مرام اعتقاد ندارند یا به شیوه عمل حاکمان اعتراض دارند، چیست؟ اگر آنها نخواهند بر طبق مرام و عقیده مذهب و مکتب رسمی زیست کنند، چه خواهد شد؟ آیا با تحمیل و سرکوب باید به مرام حاکم تن دهند، یا باید آنها از جامعه حذف و طرد یا اخراج شوند تا از گرسنگی و اضطراب بمیرند. تجربه حاکمیت بعد از انقلاب اسلامی این را اثبات کرد که هیچ گروه اعتقادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی قابل حذف و محو شدن نیست، صرف نظر از این که هیچ کس حق حذف و محو گروه یا گروه‌های دیگر را ندارد. حاکمیت‌های ناشی از اندیشه یا منافع خاص یا باید با سرکوب و تحمیل و تحمیق گروه‌های غیرخود، آنها را به انقیاد و تسلیم خود درآورند یا آنکه با آنها به طریق تسامح، مشارکت، و وفاق رفتار نمایند. راه اول، راه جباریت است و راه دوم، راه جامعه مدنی...

ما اینک وارد شرایط نوینی شده‌ایم. شرایطی که شاید در تاریخ ما بی‌سابقه باشد. اکنون، بجز اقلیتی، اکثریت جامعه و متفکران آن به ضرورت تفاهم در عین تفاوت و وحدت در عین کثرت رسیده‌اند. هم

تکثر و تنوع را پذیرفته‌اند و دیده‌اند و می‌دانند که همه ملت و همه یک جامعه را نمی‌توان یکدست و دارای وحدتی مطلق دانست و هم در عین حال معتقدند با وجود همه کثرتها و تنوعها باید به یک کل ملی و یک مجموعه قواعد اجتماعی پایبند باشند و برای زیستن در این خانواده بزرگ اما متکثر باید به ضوابط و قراردادهای پایبندیهای قانونی و قلبی دست یابند...

هر حرکت اجتماعی که می‌بایست جمع‌کثیری از مردمان را به هیجان و امید درآورد، ناگزیر است از یک طرف چشم‌انداز و افق مطلوبتر و دلپذیرتر برای آنها ترسیم کند و هم قواعدی برای سلامت حرکت و تضمین وصول به هدف، و انگیزه و گرمی و انرژی بخشیدن به رهروان آن حرکت تدوین نماید تا آنها در فراز و نشیبها و شکست و فیروزی‌ها دلسرد نشوند، و هر قدم از حرکتشان آنها را به بخشی از هدف نزدیک سازد. این قواعد اگر در جریان حرکت به عهده‌آزمون و خطا گذاشته شوند، فاقد قدرت و انرژی بخشی به رهروان خواهد بود. ما این مجموعه قواعد و ضوابط و اهداف را ایدئولوژی می‌نامیم، که مخصوص حرکت معین و دوره‌معینی است؛ ابدمدت و برای همه حرکات و جوامع نیست، تغییرناپذیر و اصلاح‌ناپذیر هم نمی‌باشد.

بر این اساس احساس می‌شود در این شرایط نوین ما نیازمند یک اندیشه و ایدئولوژی نوین هستیم. نگارنده معتقد است اندیشه و ایدئولوژی هر مرحله تاریخی در همان مرحله و هر جامعه در همان جامعه باید "تولید" گردد و به عبارت صحیحتر تبلور یابد و زایانده شود. به این ترتیب در شرایط نوین جامعه ما به ایدئولوژی جدیدی نیازمندیم که ابعاد و اضلاع آن بحث مفصلی می‌طلبد، اما برخی رهوس و شاخصهای اساسی این ایدئولوژی معطوف به جامعه مدنی را می‌توان چنین برشمرد:

۱- در یک جامعه مدنی ناشی از تفکر توحیدی تکثر به جای یکدستی می‌نشیند. این تفکر نوین، در عالم فکر و فرهنگ و قدرت سیاسی و اقتصادی، تکثر را می‌پذیرد.

۲- برای هماهنگی و انسجام جامعه و ملت، به جای شعار وحدت و همه با من، شعار اتحاد و همه با هم را محور رفتار خود قرار می‌دهد.

۳- در این تفکر، منافع و مصالح ملی در قیاس با منافع و ارزشهای خاص احزاب و گروهها و طبقات تقدم می‌یابد.

۴- در این اندیشه، به تولید قبل از توزیع برابر امکانات اندیشیده می‌شود. زیرا در جامعه غیر مولد و در نبود تولید کافی و وافی، عدالت در توزیع به معنای توزیع هیچ است بین همگان. یعنی عدالت در فقر و عقب‌ماندگی.

۵- در این ایدئولوژی، هر گروه بر طبق آموزه‌ها و انگیزه‌های آیین، مذهب و مسلک خود به رفتار اجتماعی و سیاسی می‌پردازد ولیکن نمی‌تواند گروههای دیگر را هم وادارد که با همان آموزه‌ها و انگیزه‌ها

عمل کنند. به این دلیل کلیت جامعه، یا دولت و قدرت سیاسی جامعه، ناگزیر است که نسبت به مذاهب، عقاید و مرامهای خاص زیرمجموعه‌های خود بی طرف باشد تا بتواند امنیت و عدالت را نسبت به همه اعمال کند.

۶- در این تفکر کارها و امور کلی جامعه بر اساس تفاهم و وفاق بین گروهها و تکوین میثاقها و قراردادهای اجتماعی، جریان می‌یابد. همین قراردادها و میثاقها، مقیاس نظری قانون و قانونمندی می‌شود. قوانینی که ناشی از توافق و تفاهم نحله‌های مختلف درون ملت است، بیش از هر نوع قانون دیگری که از بالا تعیین شود، با طیب خاطر مورد عمل حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان قرار می‌گیرد. این ایدئولوژی معطوف به جامعه مدنی است که طبیعی‌ترین و کم‌هزینه‌ترین بستر حکومت قانون و قانونیت است و لاغیر.

۷- در جامعه مدنی ناشی از این اندیشه، قشرها، طبقات اقتصادی و اعتقادی حیات دارند و در درون خود با ارزشها و منافع خود زیست می‌کنند ولی در بیرون از فضای خودشان با قراردادها و میثاقها و قوانینی که بین خود و گروههای دیگر وجود دارد، رفتار اجتماعی می‌نمایند. پس جامعه مدنی بهترین بستر وحدت ذاتی بین مردم است.

۸- چون اساس جامعه ایده‌آل این ایدئولوژی بر توافق و میثاقهای دسته‌جمعی و به طور کلی بر وفاق و اشتراک است، خشونت از جامعه رخت برمی‌بندد و جای خود را به مسالمت و نرمش و تسامح و تساهل می‌بخشد.

۹- چون جامعه مطلوب این تفکر به کلیت خود، یعنی اتحاد زیرمجموعه‌های واقعی موجود و میثاق‌دار خود معتقد و بالنده است، پس اصل نگاه به درون و توسعه درون‌زا، محصول اول آن است، اصلی که زیربنای هر استقلال و استغنائی ملی است.

۱۰- جامعه مطلوب این ایدئولوژی که در درون خود بر همزیستی مسالمت‌آمیز، بنا نهاده شده و بدان خو کرده است، در فضای جهانی نیز همین رفتار را دارد. بیشتر به گفتگو متمایل است تا رویارویی و تخاصم و در روابط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بر حول محور منافع و مصالح کلیت خود، حاضر و فعال است.

۱۱- در این اندیشه چون اساس بر تفاهم و وفاق است، هیچ گاه مطلقیتها، قطعیتها و جزمیتهای گروهی بر آن سایه نمی‌افکند به خصوص امور اقتصادی، فرهنگی، و روابط خارجی آن، بر اساس اعتدال و نسبیتهای عمل می‌شود و لذا هیچ گاه واکنشهای خشن و عصیان‌آمیز در میان شهروندان برنمی‌انگیزد.

۱۲- در این تفکر چون اساس بر وفاق و اشتراک است، در کار و تولید و خدمات یا در مسؤولیت اداره حکومت جامعه از تمام توان انسانی و کارشناسی خود بهره می‌برد و بنابراین به لحاظ اجتماعی،

کارآمدترین و کم‌هزینه‌ترین نظام‌های اجتماعی تاریخ جهان بشری است. در این جامعه افراد و نیروهای مولد و خلاق با ارزش‌ترین کالاهای مادی و معنوی هستند.

۱۳ - در جامعه مطلوب این اندیشه همه مردم و گروه‌های درونزا، از آنجا که خود را بواقع در سرنوشت کشورشان سهیم می‌یابند به کار و کوشش و تولید و سازندگی روی می‌آورند، فرهنگ کار و خلاقیت، جایگزین فرهنگ دلالی و آماده خوری و وابستگی به دولت و غیره می‌شود.

۱۴ - در جامعه مطلوب این ایدئولوژی از آنجا که دیانت و مناسک دینی برحسب اعتقاد و ایمان خود افراد صورت می‌گیرد، حقیقت دین آشکارتر می‌شود، چراکه دینداری از ترس حاکمان و بر پایه ربا و نفاق نیست.

۱۵ - ...

یادآور می‌شود که تمام موارد فوق جایگزین هیچ مذهب یا مکتب خاصی نیست. مرامها و انگیزه‌های صنفی و طبقاتی می‌تواند برای وابستگان و معتقدان به همان مکتب همچنان محترم و در درون فضای معتقدان به آن راهنمای عمل گروهی قرار گیرد. ولی، جامعه بزرگ و فراگیر ملی را مجموعه‌ای متشکل از زیرمجموعه‌های عقیدتی، صنفی یا طبقاتی، یا منطقه‌ای است. هر زیرمجموعه، در این فضای فراگیر، جایگاه خود را دارد، کسی را بجز وابستگان به آن حق دخالت در ارزشها یا اصول و مبانی آن یا حرمت و قداست آن نیست.

این موارد را می‌توان مبانی یک ایدئولوژی فراگیر ملی - مذهبی برای حرکت در جهت همزیستی و تکثر و وفاق در یک جامعه فراگیر ملی و یا جامعه مدنی نامید که نسبت به مرامها و مکتبهای خاص، کلی و فراگیر است ولی نفی هیچ کدام نیست، بلکه مجموعه قواعد همزیستی آنها است.

اما در این دوره که دوره گذار شناخته می‌شود، هیچ یک از اصول و قواعد فوق تثبیت نشده و نهادینه نگردیده است. چه باید کرد تا با عبور از این مرحله به آن سرمنزل مقصود، یعنی جامعه مدنی با ویژگیهای فوق رهنمون گردیم؟ به نظر این راقم در این دوره، تکلیف ما این است که در چالش و احتمالاً تنازع با عوامل نفی جامعه مدنی، خواه در درون حاکمیت و خواه در درون خود ملت، باید از همان راههای ویژه جامعه مدنی، یعنی مسالمت، گفتگو، تساهل، تسامح، رعایت نسبتها، احترام به عقاید جناحهای مخالف و... پیش رفت تا به تدریج، اینگونه رفتارهای اجتماعی نهادینه شود. پس دوره گذار، در حقیقت، دوره تربیت و کسب ویژگیها و فضایل زندگی در جامعه امن و آرام و مبتنی بر مدنیت است. فایده استفاده از این روش در این دوره این است که خود هم راه است و هم هدف، یا به تعبیر انقلابیون قدیم، هم تاکتیک است و هم استراتژی.

در لحظاتی که این نوشتار به پایان می‌رسید خبر رأی اعتماد مجلس به کل کابینه آقای خاتمی از رادیو پخش شد. موضعگیری اکثر مخالفان دولت در مجلس نیز که منجر به این رأی اعتماد کلی گردید برای ناظران از خارج مجلس غیرمنتظره بود. به نظر می‌رسد که عده‌ای از همان جناح انحصار و تمرکز از انتخابات اخیر درس و تجربتی آموخته‌اند و مقابله خود را به صورت برخورد منطقی و عقلایی و نه از موضع حفظ قدرت انحصاری تغییر داده‌اند. این از تمایلی به مسالمت و تفاهم حکایت می‌کند. نویسنده این سطور همین تحول را نیز می‌مونه و از برکات و آثار انتخابات روز ۲ خرداد ۱۳۷۶ تلقی می‌کند.

بدیهی است که هیچ حادثه اجتماعی را همچون حوادث طبیعی نمی‌توان از زنجیره علت و معلولی خارج دانست. ولیکن منظور از سبقت کلمه الهی این است که در جستجوی علتها و ریشه‌های یک حادثه اجتماعی باید از دایره تنگ موقعیت و مواضع قطبهای ستیز و تنازع بر سر قدرت دنیایی فراتر رفت و در اعماق ناخودآگاه و ضمائر مردمان تحت حکومت بیشتر کاوید تا به عامل یا عوامل وحدت بخش و توحیدگرایی بین خلایق دست یافت.

اکنون این نسیم و رایحه الفت و پیوند بر ما ملت وزیده است. باید این را پاس داشت و نسبت به وسوسه‌های شیاطین روزگار هوشیار بود و خود را هر چه بیشتر در معرض این نفخه رحمت قرار داد تا حق این نعمت به جا آورده شود و نفخات و نعمات بعدی فرا رسد. رسول خدا(ص) که پیامبر رحمت و الفت و محبت بود به ما توصیه کرد که در روزگار شما، گاه نسیمها و نفخاتی از جانب پروردگارتان می‌وزد، پس هرچه بیشتر خود را در معرض آنها قرار دهید. والعاقبة للمتقين.

امر به معروف:

نقد اجتماعی یا حساسیت بر ظواهر*

سالهاست که یکی از دغدغه‌های اصلی و مؤکد حاکمان، مسئله امر به معروف و نهی از منکر شده است. به این سبب معمولاً با فشار و هیجانی شدید به سرکوب برخی رفتارهای شخصی، چون نوع لباس و پوشش مردم پرداخته می‌شود. مأموران مبارزه یا منکرات نسبت به مردم، به خصوص جوانان و بانوان، با رفتارهایی خشن و خارج از ضوابط و قواعد تعلیم و تربیت، می‌خواهند و می‌کوشند که مردم را به یک شکل از زندگی و پوشش و معاشرت و ادار سازند. و همه اینها را نام امر به معروف و نهی از منکر می‌گذارند. از این گونه رفتار مأموران و بینش آمران و سیاست‌گزاران آنها، چنین استنباط می‌شود که در نظر آنها، امر به معروف و نهی از منکر مترادف است با مفهوم احتساب و محتسبی در نظامهای قدیم. در این دیدگاه قوای انتظامی و امنیتی یا ضابطان قانونی که مأموران حفظ نظم و مقررات و کشف متخلفان و تسلیم آنها به دستگاه قضایی و مجازات آنها در نظر گرفته شده‌اند، فقط به صورت و شکل رفتار مردم، اجرای احکام جزئی و فرعی دینی حساسیت دارند و بس. در حالی که اگر نظر شارع مقدس اسلام از امر به معروف، اجبار مردم بر اجرای احکام جزئی و فرعی دینی بود، آن را امر به احکام می‌نامید نه امر به معروف که معنایی وسیع و عمیق و قابل گسترش دارد.

از آنجا که این امر یک تأسیس و نهاد اسلامی است و در اسلام به امر به معروف و نهی از منکر به صورت یک عبادت نگریسته شده و عمل به آن از وسایل تعالی و قرب فرد انسان به خدای متعال و یکی از واجبات مؤمنان تلقی شده است جا دارد که به مفهوم و معنا و جایگاه آن در معارف اسلامی نظری

* این مقاله در نشریه ایران فردا، شماره ۳۷، مهر ۱۳۷۶ چاپ شده است.

کوتاه در حد و فرصت این نوشتار، بیندازیم.

در فرهنگ اسلامی، به ویژه در اصلی‌ترین منبع آن، قرآن مجید، نسبت به این امر توجهی خاص شده است به طوری که آن را عامل و ضامن سلامت و تکامل جامعه شناخته است:

«اگر به امر به معروف و نهی از منکر بپردازید بهترین جامعه‌ای می‌شوید که در میان خلایق ظهور کرده است...»^۱

در مورد هیچ یک از عبادات، مثل نماز و روزه و حج و جهاد چنین تعبیری نشده و وظیفه‌ای در این سطح قائل نشده‌اند. هرچند از نظر سعادت و تعالی فردی و کسب اخلاق بر سایر عبادات هم تأکید بسیار رفته است اما برای آنها مقام ضمانت سلامت و خوبی جامعه را قائل نشده‌اند. پیشوایان اصلی و دینی اسلام و مکتب تشیع نیز، هم در زندگی اجتماعی و سیره خودشان و هم در تعالیم و وصایای خود نسبت به پیروان و بازماندگان، بر این امر تأکید بسیاری ورزیده‌اند. بنابراین از نظر وجوب و اهمیت و جایگاه ویژه آن در سلوک اجتماعی مؤمنان به اسلام تردیدی وجود ندارد.

اما درباره مفهوم این نهاد، تا آنجا که از متون و تاریخ دینی ما برمی‌آید این مسئله، بیشتر ماهیت اجتماعی - سیاسی دارد تا جنبه فردی. وجه فردی‌اش برای آن است که مؤمنان با عمل به آن هم خودشان تعالی و قرب به پروردگار یگانه بیابند و هم جامعه را به تعالی و سلامت هدایت کنند. پس وجه فردی این عبادت هم موکول به تأثیری است که بر جامعه می‌گذارد. و چون سلامت و تکامل و تعالی جامعه در گروی آن نهاده شده است، پس نمی‌تواند جزئی‌نگر و ناظر به امور فرعی باشد و قاعدتاً می‌بایست به علتها و ریشه‌ها و آثار و نتایج درازمدت روی روند جامعه نظر داشته باشد. بنابراین یک امر راهبردی (استراتژیک) است نه اجرایی و تاکتیکی. از تأکید امام علی (ع) در آخرین وصیت‌اش خطاب به فرزندان و همه پیامگیران ندای خود، محتوای سیاسی و اجتماعی این نهاد به خوبی مشخص می‌شود.

«... شما را به خدا، شما را به خدا امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید وگرنه اشرارتان بر شما مسلط و حاکم خواهند شد.»

حسین بن علی (ع) آن شهید بزرگواری که الگوی شهیدان آزاده جهان شد، در جریان حرکت تاریخی و قیام خود که منجر به واقعه عاشورای سال ۶۱ هجری گردید، کل حرکت و نیت اصلی خود را امر به معروف و نهی از منکر معرفی می‌نماید و چه کسی نمی‌داند که انقلاب حسینی برضد چه منکرات و منهیاتی بود و در برابر چه مقامات و کسانتی ایستاده بود. سیره انبیای سلف هم در انجام رسالت خود و در برخورد با مفاسد اخلاقی و مظالم اجتماعی هرگز متوجه رفتارها و جزئیات زندگی خصوصی مردم نبود. آنها به ریشه‌های اصلی فسادها و تعدیات که همانا قطبهای ستم و تبعیض و طاغوت یا طبقات ننگبان

یک نظام طاغوتی (ملاً) بودند، نظر داشتند. رفتار مسیح (ع) با فقرا و محرومانی که به آنها نسبت فحشا یا سرقت داده می‌شد، معروف است. انبیا و اولیای خدا هرگز فساد و فحشا و انحرافات اخلاقی و رفتاری را نادیده نمی‌گرفتند و در تعلیم و تربیت پیروان و مؤمنان خود، همواره و با دقت، ایشان را به پرهیز از آلودگیها دعوت می‌کردند. اما رسالت اصلی و محوریشان متوجه آن منکر اعظمی بود که مادر و مولد منکرات دیگر و اشاعه‌دهنده آن در جامعه بود. چنانکه موسای کلیم (ع) بعثت خود را روی مبارزه با فرعون و طبقه اشراف و پیرامون او (ملاء)، و عیسی مسیح (ع) حرکت خود را روی مبارزه با احبار و رهبران مذهبی یهود و دستگاه حکومتی قیصر روم نهادند. لقمان حکیم در وصیت به فرزندش، پس از نماز او را به امر به معروف و نهی از منکر سفارش اکید می‌کند و او را به تحمل مصائب و صدماتی که بر اثر این کار بر او وارد می‌شود، نصیحت می‌نماید. اگر امر به معروف و نهی از منکر به رفتارهای فسادآمیز مردم عادی و تابع و زیردست متوجه بود عواقب و خطراتی نداشت تا لقمان، فرزند را به تحمل و پایداری توصیه نماید. امر به معروف و نهی از منکر لقمان و لقمانهای تاریخ متوجه بزرگان و نخبگان و قدرتمداران سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بوده است که طبعاً متضمن واکنشهای انتقام‌آمیز و خفقان‌انگیز آن مقامات نیز می‌بودند.

پس شکی نمی‌ماند که در مکتب انبیای توحیدی و اولیاء الهی، توجه و تمرکز بر روی علتها و ریشه‌ها و قطبهای ترویج فساد و ظلم در جامعه بود و شارع مقدس اسلام هم، نهاد امر به معروف و نهی از منکر را به همین نیت ابداع و تشریح نمود. زیرا که تا منکر اعظمی در قالب حاکمیت و سلطه همه جانبه (توتالیتر) قطبهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی وجود دارد، هرگونه اقدام برای منع و نهی از منکرات فرعی و معلول، بی‌نتیجه و ناکام می‌ماند.

ترویج و اشاعه فحشا و ستم، لزوماً و همیشه به طور مستقیم صورت نمی‌گیرد. حتی اگر مقامات و مسؤولان حاکمیتها یا مراکز قدرت انحصاری و تام‌گرا که به همه امور داخلی و شخصی مردم دخالت و اعمال قدرت می‌نمایند خود آلوده به این گونه فسادهای جزئی نباشند ولی در روابط و رفتار خود با حکومت‌شدگان و تابعان چنان باشند که از آنها استفاده ابزاری برای تحکیم قدرت انحصاری نمایند و خود را قیم و صاحب اختیار آنها بشناسند و نسبت به خطاهای جزئی و اخلاقی آنها با شدت و خشونت واکنش نشان دهند ولی از جرائم عمومی و خصوصی بسیار زیاد وابستگان خود با هر بهانه و عنوانی اغماض نمایند، خاطیان را در مسند قدرت و حکومت و مشورت نگه دارند و تبعیض را در جامعه رایج و شایع سازند و کسانی در سایه وابستگی یا کارگزاری یا حمایت از آن حکومت به سرمایه‌ها و ثروت‌های کلان دست یابند، و... مردمان احساس می‌کنند که حاکمان را هدفی غیر از مصالح و منافع عام ایشان است و اعتنایی به حقوق، تمایلات اجتماعی، پیشنهادها و توصیه‌ها یا انتقادهای و دلسوزیها و

اصلاحگریهای آنها نمی‌نمایند. در چنین فضایی از روابط که شکاف و بیگانگی بین مردم و حاکمان وسعت روزافزون می‌گیرد، رابطه مردم با حکومت، بر سوءظن و عدم اطاعت قرار می‌گیرد و تبلیغ و تعلیم دولتی به ضد تبلیغ و ضد تربیت بدل می‌شود. در نتیجه مردم به ویژه جوانان که از شور و جسارت بیشتری برخوردارند، از دل بستگی به مصالح عالی و کلان کشور درمی‌گذرند، آرمانهای متعالی خود را از دست می‌دهند و دچار پوچی و خلأ درونی می‌شوند و به آنجا رانده می‌شوند که خلأ خود را از طریق لذات مادی و ارضای افراطی غرایز پاسخ دهند. بدین ترتیب آن منکر اعظم که رابطه قیم‌مدارانه و بی‌اعتنایی به حقوق مردم است، موجب پیدایش و توسعه فسادها و منکرات می‌شود.

در چنین شرایطی است که امر به معروف و نهی از منکر، با مفهوم اسلامی و انبیاپی آن، البته با ضوابط و قواعد مذکور در همان منابع دینی، ضرورت می‌یابد. ما اطمینان داریم که در صورت تعدیل و تخفیف و اصلاح و حذف آن گونه روابط قیم‌مدارانه، منکرات جزئی هم روی به کاهش گذارند و صلاحها و صوابها جای شرور و باطلها را می‌گیرند.

انفاقاً ما در طول ربع قرن اخیر مصادیق روند فوق را مشاهده کرده‌ایم. کسانی که در سالهای قبل از ۵۰ محیطهای دانشگاهی و روشنفکری را مشاهده کرده‌اند و فضای آنها را در دهه ۵۰ با آن زمانها مقایسه نموده‌اند، می‌دانند که وقتی بذرهای آرمان اجتماعی و ملی و اسلامی در میان ملت ما و جوانان و دانش‌آموختگان ما شکوفه زد و درخت حرکت ملی و انقلابی در ایران به بار نشست، اقبال جوانان، به معنویات و ارزشهای اسلامی چه سان اوج گرفت تا جایی که هرگونه اقدام و تمهید و تدبیر رژیم گذشته برای مهار و ممانعت از روند رشد اسلامگرایی در جامعه با شکستی فاحش روبرو شد. در جریان انتخابات اخیر ریاست جمهوری نیز امت ما بار دیگر شاهد اقبال و رویکرد نسل جوان به اسلام و اخلاق و معنویت بود و این نبود مگر به آن سبب که جوانان ما مجدداً یک ایده‌آل سیاسی - اجتماعی یافته بودند.

با امعان نظر به مقدمات اجمالی فوق که از یک نهاد فرهنگی - دینی به نام امر به معروف و نهی از منکر آوردیم و مفهوم اجتماعی و سیاسی آن را در معارف اسلامی باز نمودیم، نتیجه می‌گیریم که این نهاد واجد تحولات اجتماعی و سیاسی است و بیش از هر چیز به مراقبت و نقد از قدرت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و کیفیت توزیع آن در سطح جامعه نظر دارد. در واقع همان است که در فرهنگهای جدید، به هوشیاری، بیداری، مراقبت، نظارت و احساس مسؤولیت مردم یا شهروندان نسبت به حکومتها و قدرتهای حاکم معروف شده و به عنوان عمده‌ترین و پایدارترین ابزار سلامت و عدالت و تعالی اجتماعات ملی شناخته گردیده است. به عبارت دیگر، اگر دولت را مظهر و تجلیگاه اراده یک جامعه ملی برای اقتدار و بقا و امنیت خود بدانیم، تبلور اراده یک جامعه برای برخورداری از سلامت، آرامش،

آشتی، ترقی و تعالی، در نهاد امر به معروف و نهی از منکر، تحقق می‌یابد. با این تعریف نهاد دولت همراه با نهاد امر به معروف بقاء، امنیت، اقتدار، سلامت و تعالی یک جامعه ملی را تأمین می‌نمایند. با این مفهوم به خوبی و سادگی پیداست که مسؤول و مجری امر به معروف و نهی از منکر نمی‌تواند خود دولت یا نهادهای وابسته به دولت باشد که امروزه به عنوان تجلی و مظهر قدرت شناخته شده است. زیرا امر به معروف برای نظارت و مراقبت بر دولت تأسیس شده است. به طور کلی، خود جامعه باید متولی و مسؤول این نهاد باشد.

ولی از آنجا که هر وظیفه از وظایف اجتماعات سازمان یافته و پیشرفته باید ارگان خاص خود را داشته باشد، در روزگار معاصر کدام نهاد می‌تواند به نحوی شایسته‌تر و کارآمدتر عهده‌دار اصلی این وظیفه باشد.

البته همان طور که در معارف دینی آمده است، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه عبادی هر مؤمن با شهروند است ولیکن به هر حال بروز و ظهور همان وظایف ملی نیز نیاز به جایگاه و پایگاهی دارد که حضور مردم را سازمان دهد و از تشتت و هرج و مرج جلوگیری کند و کارآمدی نهاد را هر چه بهتر بالا ببرد.

نهادهای متشکل از مردم و مستقل از دولت و قدرت سیاسی - اجتماعی به طور کلی می‌توانند موقعیت این جایگاه و پایگاه را داشته باشند ولی در میان آنها، مطبوعات و رسانه‌های گروهی مستقل از قدرت، بهترین و کارآمدترین آنهاست. مطبوعات به لحاظ اجتماعی، کم‌هزینه‌ترین و پردرآمدترین و بنابراین کارآمدترین و موفقترین جایگاه تحقق این نهاد هستند - نهاد ضامن سلامت و نیکی جامعه.

بنابراین اگر مطبوعات مستقل از قدرت به این جایگاه و مقام خود ایمان بیاورند و دولت نیز، مطبوعات را میدان دهد و ارشاد نماید که با آزادی و احساس مسؤولیت نسبت به این وظیفه ملی، دینی، اجتماعی و بشری خود عمل نمایند، امر به معروف و نهی از منکر را به مفهوم حقیقی و اسلامی‌اش به مجرای صحیح و کارآمد خود انداخته است و آن‌گاه خواهند دید که نتایج عملی آن در تخفیف رفتارهای ناسالم در جامعه، در مقایسه با سازمانهای متنوع و متغیر مبارزه با منکرات، چه خواهد بود.

ضدتبلیغی شدن تبلیغات دولتی در امور سیاسی، برای دولت شایسته نیست و اعتبار و اقتدار آن را کاهش می‌دهد ولی به هر حال قابل جبران است. اما ضدتبلیغی شدن تعلیمات و تبلیغات و مراقبت‌های دولتی در امور معنوی و اخلاقی جامعه، زیانها و خسارات عمیقی دارد که به سادگی قابل جبران نیست. جامعه و دولت بدون پیوندها و علائق عاطفی و انسانی باقی نمی‌مانند و اینها هم در یک فضای متنوع و متکثر واقعی بدون اخلاق قابل تحقق نیستند. امر به معروف و نهی از منکر، به مفهوم و تعبیر اسلامی آن، منبع و مروج ریشه‌ای اخلاق است. بنابراین متضمن بقاء و سلامت جامعه می‌باشد.

بدین ترتیب دو تلقی از امر به معروف وجود دارد. یک تلقی جزمی که حوزه امر به معروف را در ظواهر و پوششها و مسایلی از این دست و از طریق برخورد گشتهای خیابانی و کوهستانی می بیند. این تلقی نگاه به عربستان و حتی افغانستان دارد. و تلقی دیگر که تواندیشان دینی با استناد به آیات و روایات و تاریخ صدر اسلام دارند و امر به معروف را معطوف به نقد اجتماعی می بینند. محصول عینی و اجتماعی و آزمایش تاریخی این دو تلقی در چند دهه اخیر خود نشان بارزی است از اینکه کدام یک مؤثر و موفق بوده و کدامیک نتایج وارونه به بار آورده است.

فاعتبروا یا اولی الابصار.

اساسی‌ترین نیازهای یک جامعه ملی:

۲- امید به آینده*

اشاره: در بحث قبل به سه عامل، به عنوان اساسی‌ترین نیازهای سلامت یک جامعه اشاره شده بود، به اولین آنها "امنیت" پرداختیم و اینک دومین نیاز اساسی "امید به آینده".

شاخص امید به زندگی در توسعه

در ادبیات توسعه اقتصادی و انسانی، شاخصی وجود دارد که با آن توسعه یافتگی یا عقب‌ماندگی جوامع را می‌سنجند. این شاخص، که امید به زندگی نام دارد، عبارت است از متوسط عمری که یک کودک، در یک محیط اجتماعی، می‌تواند داشته باشد. این یک شاخص عینی است. در واقع از طریق آزمون‌های روان‌شناسی امید به زندگی فرد را استخراج نمی‌کنند، بلکه آن را از روی داده‌های واقعی جامعه و اوضاع اجتماعی و زیستی و رفاهی محاسبه می‌نمایند. این شاخص معرف آن است که محیط زیست اجتماعی و جغرافیایی، چند سال از طول عمر طبیعی یک انسان را، که در شرایط متعارف می‌بایست بین ۸۵ تا ۱۰۰ سال و بالاتر از آن باشد، از او دریغ نموده یا او را از حق و استعداد طبیعی الهی اش محروم کرده است. در عین حال این شاخص می‌تواند تا حدودی اوضاع و شرایط مادی زیست‌شهروندان یک جامعه را منعکس نماید.

اما این شاخص به ما نمی‌گوید مردم این جامعه چقدر فعال و سرزنده‌اند، چقدر به کارهای مفید

* این مقاله در نشریه ایران فردا، شماره ۳۸، آبان و آذر ۱۳۷۶ چاپ شده است.

می‌پردازند، میزان تولید و خلاقیت آنها چقدر است، کارآمدی و بهره‌وری آنها چیست یا رفتار اجتماعی آنها بر چه اساسی است، عدالت در جامعه چقدر جایگاه دارد، اخلاق چه نقشی دارد، جامعه از چه سطحی از امنیت و آرامش برخوردار است و فضای اجتماعی آنها تا چه اندازه از تنش و اضطراب خالی می‌باشد و روی هم رفته ثبات و انسجام نظام اجتماعی‌شان چگونه است...

از طرف دیگر، جوامع و ملت‌های عقب‌مانده می‌توانند طی نسل‌ها و قرن‌ها، به رغم سطح نازل امید به زندگی، بقا و ثبات خود را حفظ کنند. مثل تبت و جوامع روستایی سستی در دل کشورهای بزرگ، که چندان دستخوش روابط شهری تمدن جدید نشده‌اند، و قرن‌ها ثابت و بی‌حرکت مانده‌اند. اما به عکس، جوامعی هم هستند - مانند جوامع نفت‌مند خاورمیانه - که با وجود بهره‌مندی از مواهب مادی، از ثبات و استحکام اجتماعی چندان برخوردار نیستند. بهره‌مندیهای مادی این جوامع وابسته به عواملی است که محصول کار و اندیشه خودشان نیست. نیز روابط و مناسبات اجتماعی در درون این جوامع، چنان است که آینده امیدآفرینی برای مردم نمی‌آفریند. پس اینها هم مانند آن جوامع روستایی، از آینده‌داری محروم‌اند و مردمشان نیز فاقد امید به آینده هستند.

در هر دو مورد، مردم، بی‌تحرك و تلاش، و فاقد حالت خودانگیختگی هستند. انسان برحسب ذات خود چنان است که اگر از تمام مواهب مادی و نیازهای غریزی برخوردار باشد، اما راه پیشرفت و بالندگی طبیعی را به روی خود بسته ببیند، یا نتواند سطحی از مقام و منزلت اجتماعی را با تلاش و برنامه‌ریزی شخصی، احراز نماید، قطعاً نمی‌تواند برای خود آینده‌ای تصویر کند و در نتیجه امید به زندگی‌اش را از دست می‌دهد.

چنین حالتی اگر در درون یک فرد یا یک جامعه پیدا شود، تأثیرات ناخوشایندی روی روحيات و افکار و اخلاقیات و کلاً رفتار اجتماعی مردم می‌گذارد که روزمرگی و بی‌تفکر و تلاش زیستن، نگرانی و اضطراب داشتن، و ناامید بودن از نتایج و پیامدهای آن است. به دنبال آن شاهد ترک علایق اجتماعی و وطنی و بیگانگی با هموعان و هموطنان و غرق‌شدن در بازیها و سرگرمیهای غیرمفید یا مضر به حال جامعه، دلخوش بودن به ارضای غرایز و سرانجام کینه‌جویی و انتقام‌گیری از جامعه و... خواهیم بود. پس آینده‌نداری و فقدان امید به آینده موجبات اضمحلال و سقوط یک جامعه را فراهم می‌سازد. و این امری است که تجربه تاریخی نیز بر آن صحنه می‌نهد.

انسان، برخلاف سایر موجودات، موجودی آینده‌نگر است، برحسب فهم و ادراک خود، و شرایط و حالات محیط اجتماعی خود، افق‌هایی را در ذهن‌اش تصویر می‌نماید و با این چشم‌انداز، برنامه و تلاش و همت خود را متمرکز می‌کند. پیشرفت و تکامل انسان نه بر حسب غریزه که بر اساس هدف، تلاش، رنج و مقابله با مشکلات و دشمنان است و همه اینها نیز از روی تشخیص و فهم و آگاهی می‌باشد.

بر اساس نکته فوق، چنین به نظر می‌رسد که آینده‌نگری در انسان یک امر درون‌جوش است و همه از این ویژگی برخوردارند. همان طور که شاخص امید به زندگی در ادبیات توسعه اقتصادی و انسانی بیان می‌دارد که جامعه و محیط زیست اجتماعی همواره مقداری از عمر طبیعی و خدادادی افراد را می‌گیرد و آنها را از آن محروم می‌سازد، در مورد احساس فطری و درون‌زای آینده‌نگری و آینده‌جویی هم چنین است که فضای محیط اجتماعی و شرایط عینی حاکم بر آن آینده را از مردم می‌گیرد یا آن را معوج و وارونه می‌سازد. اگر شرایط اجتماعی چنان باشد که فرد افق و دورنمایی در محیط پیرامون خود نیابد که به سوی آن پرواز نماید یا، بر فرض وجود افق و چشم‌انداز در درون فرد، اوضاع اجتماعی و محیطی چنان باشد که سعی و اراده و اشتیاق خود فرد در دستیابی به آن مؤثر نباشد، و نیازمند به روابط و موقعیتهای خاصی باشد تا امکان تحقق آن فراهم گردد، فرد دچار کمبود احساس و عاطفه می‌شود. از علایم این احساس خلاء، اضطراب و تشویش است. اما از آنجا که آینده‌جویی ذاتی نوع انسان است، برخی برای رفع این تشویش و ارضای نیاز درونی از محیط بومی خود مهاجرت می‌کنند و برخی دیگر راه سالم و پاک زندگی اجتماعی را رها کرده به مشاغل فاسد و عملیات تهاجمی و انتقام‌جویانه روی می‌آورند.

انسان بر اساس ساختمان وجودی خود، نمی‌تواند آینده‌جویی را رها کند، اما چون جامعه و محیط زیست اجتماعی، آینده روشن و مطمئنی حاوی حرمت و منزلت شخص در اختیار او قرار نمی‌دهد، آینده‌اش در بهره‌مندی غریزی و مادی و حرص و ولع در جمع‌آوری امکانات مادی برای تأمین آینده خلاصه می‌شود و گاه در این راه چنان غرق می‌شود که به صورت موجودی فاسد و فاجر و مضر و خطرناک برای جامعه و مردم در می‌آید. جامعه‌ای مرکب از این چنین مردمان، از هرگونه کار مولد و خلاق که منتج به آثار ماندنی درازمدت شود، تهی و محروم می‌شود. در نتیجه، به هیچ نوع بهبود، توسعه و تکامل مادی و فرهنگی دست نمی‌یابد و اگر از ثروتها و منابعی برخوردار است دچار انحطاط و تضحیح منابع می‌شود تا روزی به صف فقیران مادی و عقب‌ماندگان فرهنگی پیوندد.

در چنین جامعه‌ای بین افراد مستعد، باهوش، باهتر و افراد کودن و بی‌هتر تفاوت چشمگیری وجود ندارد. بین افراد ساعی و با اراده و مصمم و منضبط با تن‌پروران بی‌کفایت و ریاکار و متجاوز به مواهب اجتماعی و حقوق مدنی نه فقط تفاوتی دیده نمی‌شود، بلکه برعکس، فضای اجتماعی، برخوردارینهای افراطی دسته‌اخیر را بیشتر و بیشتر می‌کند. به این دلیل است که در این فضای اجتماعی که همگان امید به آینده و آینده‌داری با کرامت و متعالی را از دست داده‌اند، فقط آنانی که از مقام و موقعیتی برخوردار می‌گردند صاحب افق و آینده‌ای می‌شوند؛ البته آینده‌ای که با مکیدن خون مردم و تحقیر و تحمیق و تسلیم آنها پی‌ریزی می‌شود.

امید به آینده و شرایط عینی

آینده‌نگری و آینده‌جویی انگیزه و موتور درونی افراد بشر است، ولی همچون سایر انگیزه‌های فطری و درونی فقط در محیط اجتماعی می‌تواند فعلیت و بروز سازنده یا مخرب پیدا کند. بنابراین خصلت امید به آینده را می‌توان در کنار خصلت امید به زندگی که در اقتصاد توسعه و توسعه انسانی مطرح است به عنوان شاخص پویایی و رشد و تعالی و انسجام و اقتدار جامعه شناخت که بیشتر جنبه کیفی دارد تا کمی. کمیت آن را در پژوهش‌های اجتماعی - فرهنگی می‌توان از روی درصد آینده‌نگران با کرامت جامعه معلوم و از روی آن امکانات بقاء، پیشرفت، انسجام و اقتدار جامعه را پیش‌بینی نمود. این کار فقط از جانب اقتصاددانان یا سیاستمداران صورت نمی‌گیرد؛ اقتصاد و سیاست اگر با بینشی عمیق‌نگر و آینده‌بین و درازمدت‌اندیش توأم نشود، نمی‌تواند مسائل بنیادی یک جامعه را حل کند. و این بینش را در فرهنگ منی - مذهبی ما ایرانیها حکمت نام نهاده‌اند و حکمت هم با علم و هم با احساس تفاوت بسیار دارد.

وقتی بپذیریم که امید به آینده از افراد بشر جداشدنی نیست، به این حقیقت می‌رسیم که این انگیزه یا موهبت درونی بشر، در محیط زیست اجتماعی معمولاً می‌تواند راهبرد ترقی و تعالی را در میان مردم بگشاید. یعنی موجودات زنده‌ای که به خصلت اجتماعی یا مدنی بودن تعریف می‌شوند، در محیط و فضای زیست‌اجتماعی و با رفتار اجتماعی خود می‌توانند این انگیزه درونی را به سود خود و هموعان خود، شکوفا و بالنده سازند. بنابراین ما باید همواره در جستجوی شناسایی و تحلیل آن دسته از رفتارها، روابط و مناسباتی باشیم که امید به آینده را در جهت شکوفایی و بالندگی انسان تقویت می‌کنند و آنها را در جامعه رشد و تکثیر و تحکیم بخشیم. برعکس، آن واقعیات اجتماعی را، که امید به آینده کرامت‌آمیز را از مردم می‌گیرد و آنها را جبراً به سوی خودپرستی و اتمیسم اجتماعی می‌راند، شناسایی کرده و با آن مقابله و مبارزه نماییم.

برخی از عوامل عینی تیرگی آینده

۱- از دیدگاه نظری، هیچ دستگاه، سیستم و مجموعه‌ای، در عالم هستی وجود ندارد که با وجود نظامهای متعدد، بتواند باقی بماند و راه انحطاط و مرگ را نیماید. در سیستمهای انسانی، یعنی اجتماعات کوچک و بزرگ بشری، این قانون بسیار چشمگیرتر و آشکارتر عمل می‌کند.

اگر ساختار قدرت، در ابعاد سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، با وجود پاره‌ای نارسایی‌ها و نقایص اصلی یا فرعی، روند تکاملی و اصلاحی را طی نکند، آینده در ابهام و تاریکی فرو می‌رود. پس از انتخابات دوم خرداد، بارقه‌های امید در زمینه بهبود روابط حاکمیت با مردم، درخشیدن گرفت و این به ویژه در میان جوانان و بانوان، که دو قشر بسیار مؤثر در امور اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جامعه می‌باشند، موجد تحرکاتی امیدبخش گردید. مردم مفهوم شهروندی، به جای مفهوم رعیت، را لمس کردند و امیدوار شدند

که می‌توانند طعم جامعه مدنی را که دارای فضای مسالمت و تفاهم در عین تفاوت است، بیازمایند. اما به زودی احساس و حتی مشاهده شد که قوه مجریه قانونی و در رأس آن، رئیس‌جمهور، تنها حاکم و فرمانده اجرائیات این سرزمین نیست. مردم مشاهده کردند که کشور، از یک نظام قانونی متمرکز ملی و یکپارچه که قانون اساسی و قوانین عادی واحد و فراگیر و سراسری دارد به سوی یک نظام چندقطبی با چند دولتی پیش می‌رود.

تعدد و تنوع مراکز قدرت که از آغاز انقلاب از مهمترین مشکلات سیاسی - اجتماعی کشور بود، پس از دوم خرداد، شدت، حدت و بروز و ظهور بیشتری یافت. امروزه قوه مجریه، از یک بخش از اختیار و اقتدار حوزه تحت مسؤلیت خود محروم است. نیروهای انتظامی در اختیار قوه مجریه نیستند و در مواردی خلاف منظور دولت مسؤل حرکت می‌کنند. قوه قضاییه که از دو قوه دیگر، مجریه و مقننه، قانوناً باید مستقل باشد، به صورت یک دستگاه موازی و رقیب، و حتی مخالف قوه مجریه درآمده و به نهادها و شخصیت‌هایی غیرمسؤل تمایل یا وابستگی دارد. نهادهای وابسته و تابع نهاد رهبری که حوزه عملی آنها، کاملاً در حیطه امور اجرایی کشور است، به صورت یک قدرت رقیب یا مخالف با سیاست‌های دولت عمل می‌کنند.

در این میان، دولت جدید دیگری به نام شورای مصلحت نظام در شرف قدرت یافتن است، که بر حسب اعلام برنامه‌هایش، سیاستگذارها و برنامه‌ریزی‌های استراتژیک را که در حیطه مسؤلیت دولت بوده است، در اختیار دارد و در واقع وظایف قوای مجریه و مقننه را برای خود قائل است. اینها سه نیرو یا قدرت رسمی و قانونی هستند که به جای اجزای یک نظام منسجم و صاحب مرزهای مسؤلیت و اختیارات مشخص، هر کدام خود دولتی مستقل‌اند که در امور یکدیگر دخالت و گاه رقابت و تخاصم می‌کنند.

بدین ترتیب مجموعه امور سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ما تبدیل به یک سیستم چندنظامی شده است که بنا به دلایل علمی، تجربی، فلسفی و قرآنی، ناپایداری، و حرکت به سوی انحطاط و عدم اقتدار و ضعف مشخصه بارز آن شده است. بزرگان و مقامات عالی‌رتبه این سرزمین شایسته است که نسبت به این روند، دوراندیشانه‌تر و حکیمانه‌تر بنگرند. به هر حال همین مشخصه است که آینده را در نگاه مردم تاریک و مبهم می‌سازد و امید به آینده را از آنها سلب کرده و عواقب و نتایج قهری و طبیعی این ناامیدی را بر جامعه تحمیل می‌نماید.

۴ - امر دیگری که در جامعه ما نگران‌کننده است و روز به روز وخامت آن تشدید می‌شود، روندهای اقتصادی جامعه است. در این که سیاستها و عملکردهای اقتصادی کشور، نابسامان و بحران‌آمیز و خطرناک شده است، از دید هیچ کارشناسی پوشیده نیست. اما به رغم همه این مسائل هنوز امیدها نسبت به امکان

اصلاح و بهبود از بین نرفته است. اما حادثه دیگری در بطن همین مسائل اقتصادی در شرف وقوع است که محصول نگرانی و ناامیدی از بهبود روابط اقتصادی است ولی، در عین حال، خود نیز هشدار نسبت به آینده تاریک کشور از لحاظ اقتصادی می‌باشد. وقتی عده زیادی از کارشناسان فنی، مهندسان، مدیران سابقه‌دار و یا تکنسین‌های فنی مرتباً خط تولید و صنعت را رها کرده به حرفه‌های خرید و فروش و دلالتی و حتی به مغازه‌داری روی می‌کنند، حکایت از آن می‌کند که مشکلات و موانع کار تولیدی در این کشور چنان زیاد و پیچیده است که برای کسی امیدی باقی نمانده است. و همین روند است که آینده کشور و جامعه را در ابهام و تاریکی فرو می‌برد.

۳ - فعل و انفعالات مالی، فساد مالی و اداری، مؤسسات اقتصادی و تجاری گوناگون و بی‌شماری که در حول و حوش نهادهای رسمی و انقلابی کشور ایجاد شده شبکه‌ای عظیم و بسیار پیچیده از سیلان مال و ثروت بی‌قانون و بی‌ضابطه را در کشور ایجاد کرده است که هرگونه دسترسی و حسابرسی و استیفای حقوق مالی دولت و بیت‌المال عمومی را از آنها نه تنها بسیار بعید نموده که اساساً ناممکن ساخته است. وقتی جریانات مالی و پولی یک جامعه دچار چنین هرج و مرج و فقدان نظارتی گردد، مبانی اقتدار و بقای جامعه و نظام آن به شدت در معرض سؤال و تردید قرار می‌گیرد و اثرات این حالت اجتماعی، دوگانه است: اول اینکه به اشاعه و سرایت فساد مالی در قشرهای مختلف جامعه، شتاب می‌بخشد و دوم آنکه آینده نظام و جامعه و کشور را تیره و تاریک می‌نماید.

۴ - در ورای همه آثار و علایم فوق، جدایی و بیگانگی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی که بین مردم و حاکمان وجود داشت روی به شدت و وخامت می‌گذارد؛ بین امور ظاهری مملکت و محتوای باطنی جامعه شکاف روزافزون می‌شود. اقتصاد زیرزمینی و غیررسمی و غیرقانونی با سرعت رشد می‌کند، مواضع و عقاید اسلامی مردم، بیش از پیش با حاکمیت فاصله می‌یابد و این روندهای شتابان، همه از عوامل تیرگی آینده می‌شوند و به نوبه خود در مردم قطع امید از آینده را القا می‌نمایند. امید به آینده، تحت تأثیر این عوامل و روندهای عینی جامعه روز به روز بیشتر جای خود را به یأس می‌دهد.

در سطور فوق توضیح دادیم که عواقب و پیامدهای این یأس و نومیدی از آینده حاوی چه تأثیرات مخربی در ارکان نظام و جامعه خواهد بود. ضعف و انحطاط و شتاب به سوی فروپاشی از اولین این آثار است.



منظور از امید به آینده یا افق و چشم‌انداز امیدبخشی که به عنوان عامل تحرک و بسیج جوامع شناخته شده این است که مردم یا شهروندان یک جامعه، احساس کنند که در فضای پیرامون آنها، اگر فساد و تعدی و تخطی هست، ابزارها، روشها، و نهادهایی هم وجود دارد که به نقد و اصلاح و تصحیح جریان

امور می‌پردازد. اگر فساد باشد ولی وسایل تصحیح و اصلاح در جامعه نباشد، یأس و ناامیدی نسبت به آینده، پیامد قهری و قطعی آن است و پیدایش این یأس، خود موجب و کمک‌کننده ضعفها و فسادهای بیشتر می‌شود. و این دور تسلسل فساد و ضعف و انحطاط همچنان باقی می‌ماند. تجارب تاریخی بی‌شماری نشان می‌دهد که اگر جریان کلی امور جامعه چنان باشد که از تخلفات، تعدیات، فسادها و بی‌کفایتی‌های زورمندان، به خصوص مقامات و مسؤولان، چشم‌پوشی شود و به عکس، زحمات، خدمات، خیرخواهی‌ها، صلاحیتها، ابتکارها و نوآوریهای پاره‌ای از مردم مورد توجه جامعه و حاکمیت قرار نگیرد و سهم و پاداش هر رفتار، به موقع و با انصاف و اعتدال داده نشود، یا دستگاهی برای رسیدگی بی‌طرفانه به تظلمات و دادخواهی‌های مردم یا تعدیات صاحبان زر و زور و تزویر نسبت به حقوق عمومی و خصوصی شهروندان وجود نداشته باشد - که آلوده به اغراض و گروه‌گرایی‌ها و فسادها نباشد - هر کسی نسبت به وجود عدالت به معنای عام آن در جامعه مشکوک و ناامید می‌شود. ناامیدی از تحقق عدالت تمام آینده و پیوندهای اجتماعی و رفتارهای متقابل وابسته به مصالح و منافع عمومی و ملی را می‌خشکاند. وقتی نسبت این ناامیدی‌ها در میان جمعیت فزونی گرفت، جامعه غالباً بی‌آینده و بی‌افق می‌شود. و تاریکی آینده را به ذهن و اندیشه و احساس مردم القا می‌کند و دور باطل یأس و بی‌تفاوتی و فساد و تعدی تا اضمحلال و فروپاشی کل ادامه می‌یابد.

پس آن عوامل عینی و اجتماعی که امید به آینده را به مردم القا می‌کنند و از آن رهگذر انگیزه‌های تحرک و فعالیت و خدمت و تولید و نوآوری و دل‌بستگی به جامعه و ملت و کشور را در ایشان ایجاد می‌نمایند و این بسیج و تحرک را به یک حالت اجتماعی بدل می‌سازند عبارت‌اند از: ۱- وجود و حضور فعال ابزارهای تصحیح عمل حاکمان و مسؤولان و زورمندان صاحب قدرت و ثروت. و ۲- حضور عدالت کلی اجتماعی که دستگاه قضا و عدالت یک گوشه آن است. اگر به تاریخ ملتها و نظامها و تمدنهای جهان بشری، با دقت بیشتری نظر کنیم، جامعه و ملتی را نمی‌یابیم که بدون وجود نوعی از ابزار تصحیح و نظارت یا شکلی از عدالت، راه بقا و ترقی پیموده باشد و بالعکس، اگر مقتدر و پیشرفته بوده‌اند در غیبت این دو عامل به انحطاط و ضعف و فروپاشی نگراییده باشند.

عامل اول، در دنیای امروز، در نظام مردم‌سالاری، با حضور هوشیارانه مردم در همه مسائل کلان و مراقبت و نظارت نسبت به اعمال و بینشهای صاحبان زر و زور و تزویر ممکن شده است. و عامل دوم را معمولاً در قوه قضاییه خلاصه می‌کنند. تأکید و تمرکز روی قوه قضاییه عادل و عدالت‌گستر و منزه و مستقل و غیروابسته به مقامات قدرت و ثروت، امری غیرقابل انکار است. ولی باید دانست که عدالت کلی یا اجتماعی فقط در قوه قضاییه، خلاصه نمی‌شود. عدالت واقعی مرادف است با منع تبعیض و امتیازات فردی و گروهی در برابر قوانین و سنن صالح جامعه، که تنها در قوه قضاییه بروز نمی‌کند. دامنه